

نگرش اخلاقی به روابط بین‌الملل

تاریخ دریافت: 90/4/13 تاریخ تأیید: 90/6/2

محمد مهدی یاقوتی*

نگرش اخلاقی به روابط بین‌الملل

طی سال‌های متمادی پس از وقوع جنگ‌های جهانی، ضمن اصرار تفکر غربی بر حصول درک پراگماتیستی از جهان، در تلازم با نقش مدرنیته در ایجاد نوعی دوگانگی بنیادین میان فاعل شناسا (سوئزه) و موضوع شناسایی (آبزه)، تلاش برای سازگار نمودن این مفاهیم به ظاهر ناهمگون به منظور تبیین درکی اخلاقی از سیاست خارجی، به کمک آموزه‌های سنتی مبتنی بر درک مدرن از جهان، قدری ثقیل و حتی مبراً از عقلانیت محسوب می‌شد. اما اکنون با بررسی جریان نظریه پردازی در این رشته می‌توان امیدوار بود که تلاش برای تبیین سیاست خارجی مبتنی بر اخلاق، به منزله متن و نه حاشیه، امکان بروز و ظهور یافته و دیگر امری بیهوده و عبث نخواهد بود.

در این مقاله تلاش بر اثبات اهمیت مباحث اخلاق سیاسی و بررسی امکان ارائه و تبیین درک اخلاقی از روابط بین‌الملل در نظر و عمق توجه نظریات مختلف مرتبط با سیاست خارجی و روابط بین‌الملل به این مطلب، بدون تأکید بر اهمیت نظریه یا نظریاتی خاص است.

واژه‌های کلیدی: سیاست خارجی، اخلاق، رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌نگاری، مکتب انتقادی، رهیافت هنجاری.

علم به مثابه مکشوفی مدرن، پس از وقوع رنسانس، منزلت ویژه و فوق العاده‌ای نزد بشر یافته است. غالباً چنین انگاشته می‌شود که نقش آفرینان حوزه علم، همواره در محدوده کار خود فقط به آنچه هست نظر داشته و نسبت به آنچه باید باشد دغدغه‌ای ندارند؛ این دیدگاه قهراً به تز بی‌طرفی علم نسبت به ارزش‌ها¹ که شالوده معرفت‌شناختی پوزیتیویستی است، می‌انجامد. در مقابل، برخی دیگر معتقدند که مسائل ارزشی و هنجاری، به ویژه مسائل اخلاقی با پژوهش‌های علمی گره خورده است و دیگر نمی‌توان پژوهشی علمی را بدون مواجهه و در نظر گرفتن آن‌ها به انجام رساند.² سده‌های جدید و به خصوص قرن بیستم، قرن مسکوت ساختن مذهب و اخلاق مذهبی در علم و به خصوص در روابط بین الملل است. این موضوع به سبب فشار سکولاریسم و مدرنیسم برای حذف مذهب و نیروهای منتسب به آن است.³



هر چند مذهب عمدتاً نیرویی فراملی است، گه‌گاه یک دولت، سرشتی دینی پیدا می‌کند، مانند ایران که پس از انقلاب 1979 از جهات مهمی یک دولت دینی است و نیز مانند عربستان سعودی که همیشه تا حدودی یک دولت دینی بوده است. در این شرایط، سیاست خارجی همواره تحت تأثیر قرار خواهد گرفت که دلیل عمده آن به بروز اصول اخلاقی خاصی در خارج از کشور باز می‌گردد که البته از بین رفتن مرز میان ابزارهای مختلف سیاست خارجی نیز در آن نقش دارد. در هر جامعه که مذهب از اهمیت داخلی برخوردار باشد، همواره برای آنچه می‌توان در خارج تحمل کرد، مرزی وجود خواهد داشت. دولت‌های مسلمان نمی‌توانستند نسبت به رنج‌های مردم بوسنی یا وضعیت فلسطینیان بیت‌المقدس بی‌اعتنا باشند. این در حالی است که برای روال عادی سیاست خارجی، مؤلفه‌های مبتنی بر دین و مذهب عمدتاً عواملی که در پس زمینه حضور دارند، محسوب می‌شوند.⁴

اخلاق سیاسی، سیاست اخلاقی

معمولاً می‌توان اخلاق را به صورت کاربردی، یک سیستم کامل و منسجم از باورها، ارزش‌ها و ایده‌ها تعریف کرد که شبکه‌ای را طراحی می‌کند که در چارچوب آن انواعی از عملکردها در گروه اقدامات بد و نامطلوب قرار می‌گیرند. در نتیجه، باید از آن‌ها اجتناب کرد؛ در حالی که یک سری دیگر از اقدامات خوب پنداشته می‌شوند؛ بنابراین، جایز بوده و

حتی باید بدان‌ها عمل کرد. معمولاً سیستم‌های اخلاقی، دارای پاره‌ای ملاک‌های رسمی هستند، لذا نمی‌توان آن‌ها را به صورت بی‌هدف یا اتفاقی انتخاب کرد، بلکه ریشه در یک جامعه و زمان به خصوص دارند. اگر اخلاق متضمن انتخاب میان آنچه که از لحاظ اخلاقی درست و آنچه که نادرست است باشد، در آن صورت باید پذیرفت که امکان عمل در سیاست خارجی مبتنی بر اخلاق با انگاره‌های مسلط فعلی بسیار محدود است؛ اگرچه این به معنای نفی امکان بالقوه به کارگیری اخلاق در سیاست خارجی به صورت موسّع- که سعی ما نیز در اثبات وجود چنین امکان بالقوه‌ای است- نیست.

اخلاق می‌تواند یک موضوع کاملاً سیاسی باشد؛⁵ هنگامی که این پرسش را به میان می‌آوریم که چگونه می‌توان جهان را ساخت که مردم کمتر در رنج و زحمت باشند؟ و یا اینکه چگونه می‌توان بهتر زندگی کرد؟ اخلاق با تعهد نیز قرین است. ما به چه سمتی در حرکت هستیم؟ آیا قرار است که جهان آینده یک جهان با هدف باشد و یا همچون گذشته بدون هدف در یک محیط بی‌قاعده در تاریکی به جلو برانیم؟ آیا اصلاً این سمتی که در حال پارو زدن هستیم رو به جلو است؟ بنابراین، موضوع تعهد در آینده روابط بین‌الملل به یک عبارت با اخلاق همزاد است.⁶ نکته اساسی آن است که در محیط بین‌المللی، بازیگران چگونه تحت قیود اخلاقی قرار می‌گیرند؟ منظور از بازیگران در این جا کشورها، سازمان‌های بین‌المللی و یا منطقه‌ای، بازیگران فراملی مانند شرکت‌های بین‌المللی و یا افرادی که تأثیری فراتر از کشور خود دارند،⁷ و سؤال دیگر آنکه اهداف اخلاقی در صحنه بین‌المللی کدامند؟

در این بین، موضوع اساسی آن است که زمانی که یک تصمیم‌گیر در سیاست خارجی در حال تصمیم‌گیری و یا داوری است، تا چه اندازه دغدغه‌های اخلاقی در ذهن او فعال بوده و اساساً منشأ و علت اخلاقی دانستن یک عمل توسط او چیست و این باورها تا چه اندازه در تصمیماتش مؤثر هستند. در این بحث می‌توان سه نوع نگرش را از یکدیگر تفکیک‌پذیر دانست:

الف: اخلاق به مثابه ارزش‌های فردی

اهمیت رابطه اخلاق و سیاست از مقولات بسیار دیرینه‌ای است که همواره ذهن اندیشمندان را به خود مشغول داشته است و بیش از هر چیز به این امر باز می‌گردد که هم اخلاق و هم سیاست با حیات فردی و جمعی انسان‌ها در ارتباطند و هیچ انسانی تحت



هیچ شرایطی، راه‌گزینی از مواجهه با این دو مقوله ندارد. روزنا معتقد است آن‌گاه که یک سیاست‌مدار و یا دیپلمات در حال فکر کردن به مسئله‌ای است، او در حال تصمیم‌گیری و یا اقدام برای داوریت؛ در این حالت، متغیرهای متعددی بر ذهن او برای اتخاذ تصمیم فشار می‌آورند که برخی از آن‌ها عبارتند از:

- متغیرهای فردی: این متغیرها به برداشت‌ها، تصورات و ویژگی‌های تصمیم‌گیران مربوط می‌شود. این گونه متغیرها بر سیاست خارجی و تصمیم‌گیری در آن تأثیر بسیاری دارد؛ زیرا این یک انسان است که می‌باید در یک لحظه بحرانی تصمیم بگیرد.
- متغیرهای نقش‌گرایانه: این متغیرها معمولاً به مثابه شرح مشاغل یا قواعد رفتاری مورد انتظار از مقامات تعریف می‌شود. صرف‌نظر از شخصیت روانی یک فرد، وقتی وی نقش خاصی را بر عهده می‌گیرد، رفتار وی بر اساس انتظاراتی که مردم و خود او از آن نقش دارند، به طور قابل توجهی تغییر می‌یابد.
- متغیرهای دیوان‌سالارانه: این متغیرها به ساختار و فرآیندهای یک حکومت و تأثیر آن‌ها بر سیاست خارجی مربوط می‌شوند. بوروکراسی در هر کشوری دارای یک روند پیچیده است.
- متغیرهای ملی: منظور از متغیرهای ملی، متغیرهای زیست محیطی، نظیر وسعت، موقعیت جغرافیایی، عوارض زمینی، آب و هوا و منابع طبیعی کشورهاست.
- متغیرهای نظام‌گرایانه: منظور آن دسته از متغیرهایی است که نسبت به کشور مورد مطالعه، خارجی محسوب می‌گردند. ماهیت نظم بین‌المللی حاکم، چگونگی و وجود یا عدم وجود توازن قدرت، شکل نظام بین‌المللی، هر کدام به صورتی بر سیاست خارجی کشورها تأثیر خواهند داشت.⁸

این متغیرها همگی دارای بار هنجاری بوده و از ارزش‌های حاکم بر ذهن سیاست‌مدار ریشه گرفته‌اند. البته دیدگاه دیگری هم نسبت به اخلاق فردی وجود دارد که معتقد است اخلاق فردی، راهی است برای شناخت اخلاق سیاسی در نهادها و سنت‌های جامعه که از مذهب و یا ارزش‌های گذشته جامعه نشأت می‌گیرد.⁹

ب: اخلاق به مثابه یک موضوع اجتماعی

اخلاق در صحنه اجتماع، عبارت از ارزش‌هایی است که اکثر افراد آن جامعه بر آن اتفاق نظر دارند؛ بنابراین با آنکه موضوع اخلاق فردی مبتلابه تفاوت دیدگاه‌ها است،

می‌توان با مقداری اغماض، اخلاق اجتماعی یک جامعه را مجموعه‌ای از دستور العمل‌های متشکل و منسجم و محل توافق دانست.

ج: اخلاق به مثابه نُرم‌های بین‌المللی

در دوران پس از جنگ جهانی دوم، نظریه‌پردازان سیاست بین‌الملل همچون دیگر رشته‌های علوم اجتماعی در پی آن بودند که همچون علوم تجربی کشف نمایند که روابط بین‌الملل چیست و کمتر به این موضوع پرداختند که روابط بین‌الملل چه می‌تواند و یا چه باید باشد. بدین ترتیب، توجه به اخلاق از مطالعات مربوط به این رشته رخت برکشیده و به امری ناملموس و بعضاً خطا و خارج از موضوع بدل گردید و عقیده صحت انحصاری تحقیقات فارغ از دخالت ارزش‌ها تا سال‌ها همچنان تفکر مسلط بر این رشته بود.¹⁰ اما بقول ریمون آرون، تحلیل علمی در علوم سیاسی ناگزیر از ارزیابی اخلاقی - سیاسی، هدایت و دنبال می‌شود و کمال مطلوب در روابط بین‌الملل بخشی از مطالعه در این علم است.¹¹

با این وجود، در صحنه بین‌المللی، یک برنامه اخلاقی واحد موجود نیست، اما می‌توان مدعی شد که اخلاق به طور ضمنی، موضوع جهانی‌سازی و یا یکپارچگی را در خود دارد؛ اگرچه در عالم واقع، سیاست‌های خارجی کشورهای مدعی پیروی از نئولیبرالیسم به آرمان‌های صلح دموکراتیک، تجارت آزاد و مرزهای باز پایبند نیست و منافع ملی بر اخلاقیات و آرمان‌های جهانی اولویت دارند.¹² اگر تنوع اخلاقی را در نظر بگیریم، آیا می‌توانیم شمولیت اخلاق را در همه جهان قبول نمائیم؟ کدام اخلاق را؟ دستور العمل‌های اخلاقی در کشورهای مختلف به صحنه بین‌المللی راه پیدا می‌کنند که لزوماً این روش‌ها یکدست و منسجم نیستند؛ زیرا برنامه‌های اخلاقی به فرهنگ، هویت و ارزش‌ها باز می‌گردند که در هر جامعه‌ای می‌توانند از دیگر جوامع متفاوت یا حتی گاه متضاد باشند، اما با این وجود، ارزش‌های بشری تا اندازه زیادی در جوامع مختلف دارای اشتراکات‌اند: انسان‌ها از کشته شدن هم‌نوعان خود خوشحال نمی‌شوند و شکنجه همواره امری مذموم است. به این ارزش‌ها، ارزش‌های شهودی می‌گوئیم. ارزش‌های شهودی شامل دسته‌ای مشخص از اقداماتی است که فارغ از آنکه تأثیرات آن‌ها مبین درست یا غلط بودن آن‌ها باشد، همواره منعکس کننده ارزش‌های وجدانی است.¹³ «وقتی با مسائل اخلاقی رو به رو می‌شویم، باید در برابر وسوسه دستیابی به راه‌حل‌های قطعی، هدف‌های نهایی و سنتزهای



بازگشت‌ناپذیر، مقاومت کنیم. حتی تفکر اخلاقی معطوف به فرد باید از چارچوب دگم دیالکتیکی، با یک‌طرفه بودنش و رویکرد پایان‌ناپذیر تاریخ‌نگارانه‌اش برحذر بوده و در عوض از رویکردی دیالوژیک (گفت و شنودی) استفاده نمود. شیوه‌ای آزاد، که بر اساس آن، چه نظریه‌پردازان و چه نقش‌آفرینان صحنه عملی روابط بین‌الملل باید روی خطی که در نقطه عزیمت هرگز مشخص نشده است حرکت کنند که جای آن بین قطب‌هایی که باید ثابت بمانند و هرگز نمی‌توانند با دیالکتیک در یک سنتز والاتر، از آن‌ها عبور کنند: ثبات و آزادی، منافع و ارزش‌ها، جهان‌شمولی و تفاوت داشتن؛ جهانی شدن و خودکفایی».¹⁴

جریان‌ات اخلاقی در روابط بین‌الملل به تدریج با گذر از موج ویرانی‌های جنگ‌های جهانی جان تازه‌ای گرفته است؛ به گونه‌ای که سیر بررسی روند تولید و بازتولید نظریات مطرح موجود در مباحث مرتبط با روابط بین‌الملل، مؤید وجود گرایش‌ات و زاویه نگاه‌های مثبت و تعیین‌کننده اخلاقی است که با ظهور پسااثبات‌گرایی به مثابه یک جریان معرفت‌شناختی تأثیر گذار، بیش از پیش تقویت شده است. این مهم حتی در نظریات مرتبط با سیاست خارجی که جزو منفعت‌محورترین و بالتبع، عاری از اخلاق‌ترین شقوق مناسباتی میان کشورهای دارای حاکمیت‌های جداگانه فرض می‌شود، رخ نمایانده است.

اخلاق در روابط بین‌الملل

روابط بین‌الملل از بدو تولد به مقتضای فضای مدرنی که در آن متولد شده بود، در چارچوبی پوزیتیویستی و مبتنی بر درک مضیق از این علم که مؤکداً بر رها از ارزش بودن علم پافشاری می‌نمود، مورد مطالعه قرار می‌گرفت. رها از ارزش بودن به منزله یکی از اصول اساسی علم مدرن، به معنای توجه به آنچه هست و نه آنچه باید باشد است؛ به این معنی که گزاره‌های علمی نمی‌توانند گزاره‌های تجویزی یا هنجاری باشند. البته این به معنای عبور از ارزش‌ها به عنوان عواملی زاید نیست، بلکه به این معناست که در برخورد با داده‌ها و در راه تحلیل و تفسیر آن‌ها نباید جانبدارانه عمل نموده و ارزش‌های تحلیل‌گر را سهیم نمود. اما اکنون این مطالعات، با طرح نظریاتی که نه تنها عوامل انسانی را نادیده نمی‌گیرند که حتی بعضاً معتقد به لزوم دخالت آن‌ها در راه حصول به درک حقیقی از روابط بین‌الملل هستند، دارنده هویتی چند وجهی یا به عبارت بهتر، بینارشته‌ای شده و کاربرد سایر شاخه‌های علوم انسانی از جمله روان‌شناسی، تاریخ و جامعه‌شناسی ما را به

سوی کسب ادراکات نوینی همچون نقش و جایگاه اخلاق در روابط بین‌الملل هدایت می‌نماید.¹⁵

یکی از مباحث معرفت‌شناختی، رابطه دانش و ارزش است. از نگاه علم‌گرایان، وظیفه علم، توضیح واقعیت است، نه توصیه؛ و تحقیقات علمی باید از هر نوع موضع‌هنجاری و ارزشی اجتناب کنند. این موضع به شدت از سوی طیف وسیعی از نظریه‌پردازان؛ اعم از کلاسیک، انتقادی و پساساختارگرا مورد انتقاد است. گفته می‌شود نوع شناختی که از یک نظریه حاصل می‌شود، لاجرم دارای ابعاد هنجاری است. مفروضه‌های هنجاری در طرح سؤال، گزینش داده‌ها، تفسیر داده‌ها و ... اهمیت دارند؛ بنابراین در نظریه‌پردازی باید به این ابعاد نیز توجه داشت.¹⁶ مارتین وایت¹ سه سنت فکری را در روابط بین‌الملل مورد توجه قرار می‌دهد. او معتقد است که واقع‌گرایی به دنبال اخلاقی غیرکمال‌گرایانه است، انقلابی‌گری به دنبال عدالتی جهان‌شمول و خردگرایی در پی ترکیب ملاحظه‌کاری و تکلیف اخلاقی.¹⁷ پس می‌توان مدعی شد که در نظریه‌های روابط بین‌الملل، هم پایه‌های اخلاقی وجود دارد، هم سؤالات اخلاقی مطرح است و هم نقد اخلاقی، امری جاافتاده، بلکه لازم است. موضوع خاصی که نظریه‌پردازان معتقد به خرد دولت و به طور کل، رئالیست‌های کلاسیک به آن توجه دارند، نقش اخلاقیات و اصول اخلاقی - اگر نقشی داشته باشند - در سیاست بین‌الملل است. رئالیست‌ها از نظر واقع‌گرایان جهان سیاست تابع قوانین عینی هستند که از ملاحظات یا خواست‌های اخلاقی تأثیر نمی‌پذیرد. آن‌ها نسبت به این عقیده تردید دارند که اصول جهانی اخلاقی وجود داشته باشد و بنابراین به رهبران کشورها هشدار می‌دهند تا منافع خود را در راه پایبندی به دیدگاه مبهم رفتار اخلاقی قربانی نسازند. به علاوه رئالیست‌ها معتقدند ضرورت بقا، رهبران دولت را وادار می‌کند تا از اخلاقیاتی فاصله بگیرند که ارزش مثبتی برای احتیاط، پرهیزگاری و خیر بشر قائل است. توسیدید، مورخ جنگ پلوپنزی،ⁱⁱ در گفت‌وگویی میان مل‌ها در حین جنگ بین دو قدرت بزرگ در یونان باستان - آتن و اسپارت - می‌نویسد: «ما و شما هر دو می‌دانیم که ... طرف قوی هر کاری را که بتواند می‌کند و ضعیف، چاره‌ای جز پذیرش ندارد.»¹⁸ ماکیاولی به هیچ عنوان جایگاهی متعالی برای اخلاق در عرصه بین‌المللی نمی‌دید و حالت اصلی روابط مابین کشورها را جنگ می‌دانست.¹⁹ او معتقد بود کسی که آرزو دارد



همه خوبی‌ها را محقق نماید، به ناچار غمگین خواهد گشت؛ آن‌گاه که می‌بیند که در میان آن چیزهایی است که همه آن‌ها خوب نیست؛ پس برای شه‌ریار لازم است که یاد بگیرد چه چیزهایی خوب نیست و این دانش خود را استفاده کرده و برخی اوقات نیز آنچه خوب نیست را به کار گیرد.²⁰ مدافعان خرد دولت، اغلب از معیارهای دوگانه اخلاقی صحبت به میان می‌آورند: نخست، معیارهای اخلاقی برای شه‌روندانی که در کشور زندگی می‌کنند و دیگری معیارهای متفاوت دولت در روابط خارجی خود با دیگر کشورها. توجیه این دو معیار اخلاقی از این واقعیت ریشه می‌گیرد که شرایط سیاست بین‌الملل، اغلب سران کشور را و می‌دارد تا به شیوه‌ای (برای مثال نیرنگ، دروغ، قتل و ...) رفتار کنند که برای افراد، کاملاً غیرقابل قبول است. اما قبل از آنکه به این نتیجه برسیم که رئالیسم کاملاً ضد اخلاق است، باید اضافه کنیم که مدافعان خرد دولت معتقدند که خود دولت، نماینده نیروی اخلاقی است؛ زیرا وجود دولت است که این امکان را برای یک جامعه اخلاقی سیاسی به وجود می‌آورد تا بتواند از لحاظ داخلی موجودیت داشته باشد؛ بنابراین، حفظ حیات کشور و جامعه اخلاقی درون آن، وظیفه دولتمردان است.²¹ سر برآوردن واقع‌گرایی از خرابه‌های به جا مانده پس از سال 1945 که هانس مورگنتا،ⁱ راینهولد نیبورⁱⁱ و آرنولد آرنولد ولفرزⁱⁱⁱ آن را به روشنی بازگو کردند، به موازات علاقه‌مندی به هنر کشورداری و حتی موضوعات مسئولیت اخلاقی پیش رفت، اما خیلی زود قدرت آشکار عقلانیت عملی، بذره‌های جنبش رفتارگرایی را پراکند؛ این جنبش از جمله بر تصمیم‌گیری سیاست خارجی تکیه داشت و امیدوار بود بتواند منطق اقتصاد خرد را به مطالعه سیاست نیز بگستراند.²²

برای هانس مورگنتا، پدر واقع‌گرایی، اساساً اخلاق مهم‌ترین عامل در صحنه روابط بین‌الملل محسوب نمی‌شد، بلکه قدرت و اتخاذ راهبردهای رسیدن به قدرت بیشتر توجه او را جلب کرده بود. مورگنتا هم به سان ماکیاولی معتقد بود که منافع، همان قدرت است. به نظر او «یک طرز تلقی اشتباه عمدتاً همراه با کم ارزش نهادن و محکومیت اخلاقی در مورد سیاست معطوف به قدرت وجود دارد که تصور می‌کند سیاست بین‌الملل کاملاً شیطانی است و هیچ قید و محدودیت اخلاقی در مسیر دستیابی به قدرت در صحنه بین‌المللی نیست. اگر از خود پیرسیم که سیاست‌مداران و دیپلمات‌ها چه مقدار توانایی

i. Hans Morgenthau.
ii. Reinhold Niebuhr.
iii. Arnold Wolfertz.

برای پیش بردن اهداف معطوف به قدرت برای کشورشان داشته‌اند و چه مقدار این کار را واقعاً کرده‌اند، متوجه می‌شویم که آن‌ها کمتر از دیگر دوره‌های تاریخی، این کار را کرده‌اند.²³ در دوره کنونی، نظریه واقع‌گرایی ساختاری بر اساس اندیشه‌های کنت والتز در این صحنه اهمیت بیشتری یافته و مطابق آن، دولت‌ها عمده‌ترین بازیگران عرصه بین‌المللی بوده و مهم‌ترین عامل شکل دهنده و حتی تعیین کننده سیاست خارجی دولت‌ها عبارت است از ساختار نظام بین‌الملل.²⁴ والتز بر آن است که سیاست بین‌الملل فارغ از دغدغه‌های اخلاقی یا ایدئولوژیک عاملین به آن، راه خود را می‌رود و مشمول قوانین حاکم بر یک نظام آنارشیک است²⁵ و از آنجا که طبیعت سیستم بین‌المللی مشخصاً دربردارنده خشونت و ذاتاً آنارشیک است، علی‌رغم اینکه توجه به موضوعاتی از قبیل عدالت، انصاف و مدارا یا به عبارت بهتر، گزاره‌های هنجاری و اخلاقی در صحنه داخلی توجیه‌پذیر است، ولی در صحنه بین‌الملل دارای کمتر محلی از اعراب می‌باشد.²⁶ در این میان، پرسش عمده این است که آیا منافع ملی هر کشور به منزله مفهومی بنیادین در نظریات واقع‌گرایانه، با در نظر گرفتن مسائل اخلاقی تعریف شده است؟ و آیا می‌توان گفت که همه کشورها سیاست خارجی مبتنی بر اخلاق دارند یا لااقل می‌توانند داشته باشند؟ و اینکه اصلاً امکان تصور سیاست خارجی مبتنی بر اخلاق وجود دارد؟

مکتب انگلیسی یا نظریه جامعه بین‌الملل، به مجموعه آثار و نویسندگانی اشاره دارد که در برداشت از روابط بین‌الملل، آن را فراتر از یک نظام بین‌الملل، به مثابه مجموعه‌ای از دولت‌ها که در تماس با یکدیگرند و تعامل آن‌ها با یکدیگر به حدی است که هر یک از آن‌ها در محاسبات خود، رفتار دیگری را نیز مد نظر قرار می‌دهند، و در قالب جامعه‌ای مرکب از دولت‌ها می‌دانند و قائل به اهمیت اهداف، قواعد، نهادها، ارزش‌ها و هنجارهای مشترک می‌باشند.²⁷ از منظر پیروان این نظریه، جامعه بین‌الملل در شرایطی وجود می‌یابد که گروهی از دولت‌ها با آگاهی از برخی منافع و ارزش‌های مشترک، به یک جامعه شکل دهند؛ به این معنا که در روابطشان با یکدیگر، خود را مقید به مجموعه‌ای مشترک از قواعد تصور کرده و در کارکرد نهادها، مشترک سهیم باشند.

نگاه مکتب انگلیسی به رابطه ارزش و دانش، نگاهی اثبات‌گرایانه نبوده و از نظر پیروان آن، جامعه بین‌الملل مبتنی بر اصول اخلاقی است. هدلی بول¹ (1972) در تعریف تعریف نظریه سیاست بین‌الملل، آن را در کنار گزاره‌های اثباتی تعریف کننده یا تبیین



کننده، شامل گزاره‌های هنجاری مبین ملاحظات اخلاقی یا حقوقی که فرض می‌شود در مورد سیاست بین‌الملل به کار گرفته می‌شوند، می‌داند. از دید مکتب انگلیسی، جدا کردن مسائل اخلاقی - هنجاری از روابط بین‌الملل امکان‌پذیر نیست؛ چون سرشت روابط بین‌الملل، چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد. به علاوه، در نگاه خود این مکتب به جامعه بین‌الملل، دولت‌ها واحدهایی غیر اخلاقی نیستند و توسط انسان‌هایی نمایندگی می‌شوند که لاجرم موضعی اخلاقی دارند. این خصوصیات باعث شده که گفته شود مکتب انگلیسی، نمایان‌گر تلاشی برای نظریه‌پردازی عملی است که هم با مسائل مرتبط با واقعیت تجربی سر و کار دارد و هم به اندیشه در مورد خیر بشری می‌پردازد.²⁸

گفته می‌شود که سازه‌انگاران در صدد پل زدن میان نظریه‌های روابط بین‌الملل‌اند. سازه‌انگاری از نظر هستی‌شناختی، با توجه به هستی‌شناسی سازه‌انگاران، و از نظر معرفت‌شناختی با تأکید بر امکان شناخت در عین پذیرش برساختگی، خود را راه میانه در بین دو محور جریان اصلی و پساساختارگرایی قرار می‌دهد. به رغم تفاوت‌های کم و بیش قابل ملاحظه‌ای که در مباحث فرانتزری میان سازه‌انگاران وجود دارد، می‌توان دید که شباهت‌هایی نیز به هم دارند که مجموع آن‌ها را به نوعی در میانه طیف طبیعت‌گرایان / اثبات‌گرایان از یک سو و پساساختارگرایان از طرف دیگر قرار می‌دهد؛ در مورد مباحث محتوایی روابط بین‌الملل هم می‌توان این نظریه را در میانه دو بخش جریان اصلی، یعنی واقع‌گرایی و لیبرالیسم در نظر گرفت.²⁹ توجه سازه‌انگاران از یک سو به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌هاست که آن‌ها را در برابر مادی‌گرایی حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و در عین حال، به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی، آن‌ها را از پساساختارگرایان متمایز می‌سازد؛ به بیان دیگر، سازه‌انگاران بر ابعاد مادی و غیر مادی حیات اجتماعی تأکید دارند. الکساندر ونت، اصول نظریه سازه‌انگاری را چنین بر می‌شمارد: الف) دولت‌ها واحدهای اولیه تحلیل در تئوری سیاسی بین‌المللی هستند؛ ب) ساختارهای کلیدی در سیستم دولت‌ها بیش از آنکه مادی باشند، بین‌الذهانی هستند؛ ج) بخش مهمی از منافع و هویت دولت‌ها به وسیله این ساختارهای اجتماعی ساخته می‌شوند نه تحت تأثیر طبیعت انسانی و سیاست داخلی دولت‌ها. نظریه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، ریشه در مسئله جامعه‌شناسی شناخت دارد. از این منظر، واقعیت اجتماعی، چیزی است که به وسیله تفکر یا صحبت ما درباره آن، به وسیله اجماع ما درباره طبیعت یک چیز، از طریق تبیین آن به همدیگر و به وسیله مفاهیمی که ما برای درک و دریافت آن به

کار می‌گیریم، ساخته می‌شود و تعامل انسانی، واقعیت اجتماعی را شکل می‌دهد. از آنجا که این تعاملات و فرایندهای اجتماعی هستند که به هویت‌ها شکل می‌دهند، باعث حفظ آن‌ها می‌شوند و یا آن‌ها را دگرگون می‌سازند و این برداشت وجود دارد که هویت‌ها بر ساختارها تأثیر می‌گذارند و باعث حفظ یا تغییر آن‌ها می‌شوند.³⁰

لیبرالها بر خلاف واقع‌گرایان، با طرح اخلاق بدون حمایت قدرت، بیشتر با نام آرمان‌گرایان شناخته می‌شوند. لیبرال‌ها با اصل قرار دادن فردگرایی و مفروض گرفتن ارزش انسان‌ها به عنوان یک فرد مستقل، بدون ورود به این چالش عمده که امر اخلاقی چیست و اساساً اخلاق چیست، بنیان تفکر اخلاقی خود را بر آزادی و خودمختاری فرد برای نیل به شکوفایی فردی می‌گذارند که در این بین، تنها عامل تحدید کننده آزادی او، مرز آزادی دیگر انسان‌هاست. توجه مطالعات لیبرالیستی به مفاهیمی همچون صلح لیبرالی و حقوق بشر به طور ویژه، دلالت بر توجه خاص آن‌ها به امور انسانی و اخلاقی است.

منتقدین جریان اصلی روابط بین‌الملل یا بازنمایش‌گرایانⁱ که مکتب انتقادی، پساتجددگرایی، فمینیسم و رهیافت هنجاری از نمایندگان مطرح آن هستند، یکی از اصلی‌ترین محورهای نقد خود بر اثبات‌گرایی حاکم بر نگاه نظریه‌پردازان اولیه روابط بین‌الملل را متوجه مادی‌گرایی و نادیده انگاشتن و به محاق رانده شدن مفاهیم انسانی همچون اخلاق قرار می‌دهند. این نظریه‌پردازان، عوامل انسانی را در فرایند تفکر دخالت داده و آگاهانه به اخلاق و ابعاد اخلاقی روابط بین‌الملل توجه می‌نمایند.

فمینیسم معمولاً در وهله نخست، یک جنبش اجتماعی تلقی می‌شود. جنبش‌های اجتماعی، تلاشی جمعی برای دگرگون ساختن ساختار اجتماعی قلمداد می‌شوند که حداقل گهگاه از روش‌های فرانهادین استفاده می‌کنند؛³¹ فمینیست‌ها با نقد متون پایه روابط بین‌الملل می‌کوشند زمینه‌ای برای تدقیق نقادانه در مورد عرصه‌های پذیرفته شده گفتمان حاکم بر روابط بین‌الملل بیابند؛ آن‌ها تناقضات درونی متون را نشان می‌دهند و از این طریق می‌کوشند بر شیء‌انگاری‌های رشته روابط بین‌الملل فائق آیند.³² آن تیکنرⁱⁱ در نقد نقد واقع‌گرایی مورگنتا اصول بنیادین نظریه او را زیر سؤال برده و بازنگری می‌کند.³³

تلقی پست مدرنیست‌ها از مبانی دانش به صورت تجریدی (ذهنی) سبب می‌شود ارزش‌های هنجاری در نظر آن‌ها اهمیت پیدا کند. پست مدرنیست‌ها مخالف «قطعیت



کوته‌بینانه» رئالیسم هستند. از نظر آن‌ها رئالیسم نه تنها ایدئولوژی ایستا و ساکنی است، بلکه با جهانی شدن سیاست، در حال منسوخ شدن است و تبدیل به گفتمانی خطرناک می‌شود که مانعی اساسی برای شکل‌گیری گفتمانی صلح‌آمیز و هژمونیک است. دلیل این امر، آن است که رئالیسم قصد دارد دیدگاهی جهانی درباره ساختار و سازماندهی جهان ارائه کند که در آن مطرح می‌شود که دولت‌ها برای بقا چه باید بکنند.³⁴

پیروان رهیافت هنجاری، سعی دارند تا اندیشه و عملکرد سیاسی را از زاویه بایدها و نبایدها و آنچه که اساساً باید وجود داشته باشد و یا ساخته شود، مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و سایر نگرش‌های خود را مبتنی بر آن‌ها می‌سازند. شاید بهترین اثر در این باره به وسیله کریس براونⁱ (1992) نگاشته شده است. او در کتاب خود می‌نویسد: نظریه هنجاری روابط بین الملل به معنی تأکید بر جوانب اخلاقی روابط بین الملل و پاسخ به پرسش‌های این رشته است. این نظریه در مفهوم اولیه آن، ماهیت اخلاقی روابط بین جوامع و کشورها را در موضوعات قدیمی مانند خشونت و جنگ یا موضوعات جدیدتر که نگرانی‌های سنتی و تقاضاهای جدید برای عدالت توزیعی بین المللی را تلفیق می‌کند، مورد بررسی قرار می‌دهد. براون، سه حوزه اصلی را در نظریه هنجاری معاصر بر می‌شمارد: آزادی عمل دولت، اخلاق به کارگیری قدرت، عدالت بین المللی. محتوای اصلی مباحث در این نظریه، این است که آیا مبنایی برای حقوق و تکالیف بین کشورها و سیاست جهانی وجود دارد یا اینکه دارندگان این حقوق و تکالیف انسان‌ها هستند، چه به صورت فردی یا به صورت جمعی به شکل بشریت. برای مثال آیا کشورها حق دارند زرادخانه عظیم هسته‌ای برای دفاع از خود داشته باشند، در صورتی که این سلاح‌ها توانایی از بین بردن بشر را دارند؟ در سال‌های اخیر که دولت‌ها تصمیم گرفته‌اند مواضع و اقدامات خود را بر اساس موازین اخلاقی توجیه و تنظیم کنند، پرسش‌ها و مسائل هنجاری، بیشتر جنبه سیاسی به خود گرفته است؛ این امر سبب توجه بیشتر به نظریه هنجاری و نارضایتی از نظریه‌هایی شده است که ادعا می‌کنند غیر هنجاری و واقع‌گرا هستند. نمونه‌های بارز روی آوردن به معیارهای هنجاری، مسئله مداخله بشردوستانه و تلاش انگلستان برای تدوین سیاست خارجی مبتنی بر اخلاق است. هر یک از این نمونه‌ها سبب طرح مباحث گسترده‌ای درباره اتخاذ موضع درست اخلاقی در موضوعاتی مانند جنگ در یوگسلاوی سابق یا مداخله غرب در رواندا یا سومالی شده است.³⁵

i. Chris Brown.

نظریه انتقادی، مکتب فکری بسیار مؤثری در حوزه تلاش‌های دانشگاهی و علمی بوده که طیف گسترده‌ای از زیبایی‌شناسی و روان‌شناسی تا جامعه‌شناسی و اخلاق را در بر می‌گیرد.³⁶ در دوره پس از جنگ جهانی دوم، برجسته‌ترین نماینده نظریه انتقادی، یورگن هابرماسⁱ بوده است که مهم‌ترین مدعای وی، اندیشه «وضعیت مطلوب سخن»ⁱⁱ است و بر اساس آن، افراد برای دستیابی به اجماع عقلانی در مباحثات سیاسی، صلاحیت ارتباطیⁱⁱⁱ خود را به منصفه ظهور می‌رسانند. چنین وضعیتی سبب شکل‌گیری سیاست آزادی‌بخش می‌شود. این وضعیت، اغلب با عنوان «اخلاق گفت‌وگو»^{iv} شناخته می‌شود. اندرو لینک لیتر^v از برخی قواعد و دستور العمل‌های کلیدی آثار هابرماس به منظور بیان این مسئله استفاده کرده است که آزادسازی در حوزه روابط بین‌الملل باید در قالب توسعه چارچوب‌های اخلاقی یک جامعه سیاسی فهمیده شود؛ به عبارت دیگر، او آزادسازی را با فرایندی برابر می‌سازد که در آن، مرزهای دولت حاکم، اهمیت اخلاقی و معنوی خود را از دست می‌دهند.³⁷

سیاست‌گذاری خارجی اخلاقی

هر کشور برای ترسیم تصویری کلی از خود به نوعی سیاست خارجی نیاز دارد. در این میان، ملاحظات مجزای تاریخی، منطقه‌ای و ارزشی، دولت‌ها را به مسیر مشخصی سوق می‌دهد.³⁸ اگر تحلیل سیاست خارجی بخواهد به مثابه یک حوزه تحقیق جدی پذیرفته شود، باید احتمال وجود گرایش‌های هنجاری درون خود را در نظر بگیرد؛ پس ضمن آن باید به مسائل تجویزی^{vi} هم پرداخته شود؛ یعنی مسائلی که با غلبه ریشه‌های اثبات‌گرایانه، در حاله‌ای از ابهام فرو رفته‌اند. قطعاً این امر درست است که بسیاری از پرسش‌های جالب توجه درباره سیاست خارجی، پرسش‌های فنی نیستند، بلکه با ارزش‌ها یا اصول سر و کار دارند. یکی از این پرسش‌ها به این مسئله مربوط می‌شود که به راستی تا چه اندازه می‌توان سیاست خارجی را با یک آرمان اخلاقی پیوند زد؛ بی‌آنکه به اهداف

-
- i. Jürgen Habermas.
 - ii. Ideal Speech Situation.
 - iii. Communicative Competence.
 - iv. Discourse Ethics.
 - v. Andrew Linklater.
 - vi. Normative.



مشروع دیگر لطمه بخورد. یک پرسش دیگر به این مسئله قدیمی مربوط می‌شود که سیاست خارجی تا چه اندازه می‌تواند یا باید در مقابل شهروندان پاسخ‌گو باشد، شهروندانی که احتمالاً با مسائل آشنا نیستند، ولی در نهایت ممکن است از آن‌ها خواسته شود که جان خود را در راه سیاست خارجی بدهند. اینجا اصطکاک بین کارایی و مردم‌سالاری و ضرورت برقراری توازن بین آن دو بسیار زیاد است. با وجود این، محیط متحول معاصر به یک مسئله تجویزی خاص - که همیشه در لابلای سیاست خارجی مطرح بوده - جان‌زیادی بخشیده است. برای هدایت و کنترل زندگی افراد خارج از جامعه خودمان و به طور کلی محیط بین‌المللی باید تا چه اندازه مسئولیت بپذیریم؟ اگرچه توانایی دولت‌ها متفاوت است و دولت‌ها از دیدگاه منافع خود به مسئله می‌نگرند، این یک چالش اخلاقی دائمی برای هر گونه سیاست خارجی است.³⁹

تحلیل‌گران سیاسی به صورت سنتی بر روی این مسئله تمرکز داشته‌اند که چگونه یک تصمیم‌گیر بر روی یک راه‌حل از میان تعداد متعددی از آلترناتیوها تمرکز می‌نماید.⁴⁰ گراهام آلیسونⁱ در نوشته‌های خود از سه الگوی عقلایی، سازمانی و بوروکراتیک نام می‌برد. الگوی بازیگر خردمند یا سیاست عقلایی، عمل یک ملت و یا یک حکومت را در برابر یک وضعیت، بر پایه محاسبات عقلایی و داده‌های عینی ارزیابی می‌کند. در الگوی سازمانی، آلیسون به این نکته می‌پردازد که هر تصمیمی که اتخاذ شود، به ناچار از مجاری سازمان‌ها و نهادهای خاصی صورت می‌گیرد. شناخت سازمانی که تصمیمی بر عهده آن واگذار شده است، می‌تواند ما را از کم و کیف آن تصمیم آگاه کند. در الگوی بوروکراتیک، آلیسون این بحث را مطرح می‌نماید که سازمان‌ها و ادارات به وسیله افرادی اداره می‌شوند که هر یک برای خود، نقش و صلاحیتی قائل بوده و ممکن است در رقابت با یکدیگر قرار داشته باشند؛ در نتیجه، تصمیم نه محصول فرآیند کار و وظیفه یک سازمان، بلکه محصول چانه‌زنی افرادی تلقی می‌شوند که از موقعیت شغلی خود استفاده و به ایفای نقش می‌پردازند. در نتیجه، ویژگی‌های شخصی، شغلی، انگیزه‌ها و عقاید دیوان‌سالاران در فرآیند تصمیم‌گیری نقش عمده‌ای ایفا می‌نماید.⁴¹ در روابط بین‌الملل، از «چارچوب‌های مفهومی»ⁱⁱ هم به مثابه مدل دیگری یاد شده که در علوم سیاست‌گذاری و همچنین

i. Graham Allison.

ii. Conceptual Frameworks.

تصمیم‌گیری به عنوان مدل‌های روان‌شناسی معرفتی از جمله مدل شهودی چند وجهی،ⁱ که روش‌های مکاشفه‌ای در روان‌شناسی شناختی را به صورت تجربی بررسی می‌نماید، معروف است.⁴² در مورد چارچوب‌های مفهومی، جیمز روزناⁱⁱ منابع سیاست خارجی در یک کشور بزرگ و باز را متغیرهای وابسته به نقش، جامعه و حکومت می‌داند.⁴³ مایکل برچرⁱⁱⁱ در توسعه و تکمیل مطالعات روزنا، دو محیط برای تصمیم‌گیری در سیاست خارجی برشمرد: محیط عملیاتی و محیط روان‌شناختی. محیط عملیاتی که خود به دو بخش تقسیم می‌گردد: میدان بیرونی که به نظر او شامل متغیرهایی از جمله متغیرهای جهانی، منطقه‌ای و روابط دوجانبه است. محیط درونی هم شامل توانایی‌های نظامی و اقتصادی، ساختار سیاسی، گروه‌های دارای منافع و نخبگان رقیب هستند. محیط روان‌شناختی، یک منبع غنی برای تشریح نظریات مربوط به تصمیم‌گیری است. ایدئولوژی، میراث تاریخی، شخصیت و آمادگی از متغیرهای محیط روان‌شناختی هستند.⁴⁴ مدل بازیگر عقلایی، بهینه‌سازی را در یک فضای تعاملی جهانی، این چنین تصور می‌نماید که اقتصاد بازار، محرک اصلی جامعه و یا سازمان دولتی است. در تئوری مطلوبیت، تصمیم‌گیران، این چنین می‌پندارند که خروجی تصمیم از انتخاب‌های در دسترس ناشی می‌گردد. در همان زمان است که انتخاب‌ها از خروجی‌ها ناشی می‌گردد و سپس در مرحله انتخاب راه‌حل به نظر می‌رسد که برای پیشنهاد دادن بهترین ظرفیت، کار سختی در پیش داشته باشیم.⁴⁵

برای یک تصمیم‌گیر در سیاست خارجی، مفهوم اخلاق و پیامدهای اخلاقی هر اقدام هم مهم است. در این ارتباط، ساده‌ترین رفتاری که از یک سیاست‌مدار سر می‌زند، داوری است؛ به همین دلیل، برای فهم ارتباط مابین سیاست خارجی و اخلاق، لاجرم باید از ارزش‌ها سخن گفت. می‌توان چهار گرایش در رابطه با ماهیت ارزش برشمرد:

1. ذهن‌گرایی:^{iv} به عقیده پیروان مکتب ذهن‌گرایی، ارزش‌ها ذهنی هستند؛ بدین معنی که خیرها و شرها و زشتی‌ها و زیبایی‌ها مستقل از اشیا وجود و هستی نداشته و این ذهن انسان است که آن‌ها را خلق می‌کند و این دال بر این معناست که بدون وجود انسان، ارزش‌ها نه معنی و نه وجود نخواهند داشت.

i. Poliheurism.
ii. James Rosenau.
iii. Michael Brecher.
iv. Subjectivism.



2. عین‌گرایی: ⁱ به عقیده عینی‌گرایان، ارزش‌ها ساخته ذهن انسان نیستند، بلکه وابسته به خصوصیات می‌باشند که در اشیاء یا اعمال وجود دارند و این ویژگی‌ها هستی واقعی و خارجی دارند و به همین جهت، ارزش‌ها نیز ماهیتاً مستقل از ذهن آدمی‌اند.

3. رابطه‌گرایی یا نسبیت: ⁱⁱ این نگرش، تلفیقی از دو منظر عینی‌گرایی و ذهن‌گرایی می‌باشد. بر مبنای تئوری رابطه‌ای یا نسبیت، شیء‌های خارجی و انسان در ارتباط با یکدیگر ارزش می‌آفرینند؛ بدین معنی که وقتی کسی با واقعیتی روبه‌رو شده، آن را زیبا یا زشت می‌داند و همچنین آن را خیر یا شر به شمار می‌آورد. به عقیده طرف‌داران این مکتب، اجماعی که در باب ارزش یک امر وجود دارد، مربوط به ساحت عینی، واقعی و خارجی آن است و اختلاف نظرهایی که در زمینه آن موجود است، به جنبه ذهنی آن مربوط می‌شود.

4. عمل‌گرایی: ⁱⁱⁱ پراگماتیسم، معیار معروف خود را که عبارت است از اینکه، حقیقت آن است که در عمل مفید باشد، را در مورد ارزش‌ها نیز صادق می‌داند. به عقیده فلاسفه معتقد به درستی این مکتب، به جای بحث از ذهنی بودن یا عینی بودن ارزش‌ها و یا رابطه‌ای بودن آن‌ها باید از «ارزش داشتن» و «با ارزش بودن» امور سخن گفت. به نظر آن‌ها امری ارزش‌مند است که در زندگی عملی انسان‌ها مفید افتد و آدمی را در حل مسائل و مشکلات زندگی در حوزه‌های مختلف یاری کند.

«در گستره اخلاق، داوری سیاست‌مدار دستخوش تغییر فلسفی، کنشی و واکنشی می‌شود. در این حالت است که واژه اخلاق سیاسی معنا پیدا می‌کند. در عمق این فلسفه، آدمیت فی نفسه فراتر از مناسبات سیاسی صاحب ارزش می‌شود و در آن، دیگری یا دیگران یک حق اصیل دارند و آن این است که انسان نامیده می‌شوند؛ پس داوری، مواضع، تحلیل و رفتار سیاست‌مدار، تحت تأثیر این وضع قرار می‌گیرد که با یک انسان مواجه است.»⁴⁶

آگاهی اخلاقی، بخشی جدانشدنی از سیاست‌گذاری عمومی است.⁴⁷ این مشخصه در سیاست خارجی کشورها بیشتر مشخص است؛ فلذا سیاست‌مدار نمی‌تواند تنها به فکر هزینه - فایده باشد.

i. Objectivism.
ii. Relativism.
iii. Pragmatism.

اصول اسلامی سیاست خارجی

مقصود از اصول اسلامی سیاست خارجی، مبادی و اساس روابط خارجی دولت اسلامی است که منابع دینی آنها را به عنوان چارچوب و اساس تنظیم روابط خارجی مطرح می‌کند. اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در واقع شاخص‌های کلانی هستند که معرف خصوصیات اصلی و اساسی نظام سیاسی جدید ایران می‌باشند. این اصول به طور مشخص در قانون اساسی به شکل حقوقی و رسمی، بازتاب یافته و مجموعه اهداف و ارزش‌های حیاتی آن را تشکیل می‌دهند که اهم آنها مشتمل بر «سعادت انسان در کل جامعه بشری» و «تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان، اتحاد ملل مسلمان و وحدت جهان اسلام»⁴⁸، «استقلال» و «ظلم ستیزی و عدالت خواهی و حمایت از مبارزه حق طلبانه مستضعفان»⁴⁹ و «نفی هرگونه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری»⁵⁰ است. هر چند این اصول و قدرت انگاره‌پردازی برآمده از آنها، از دیدگاه سازه‌انگاران، تابعی از تعامل اجتماعی هویت‌ها طی مقتضیات زمان است، اما تأمل در این اصول نشان می‌دهد که شکل‌گیری برخی از آنها قابل تقلیل به محدوده‌های تعاملی و زمان خاصی نمی‌باشند و در واقع، ریشه در هویت دارند. با همین رویکرد به ماهیت متمایز برخی از اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اشاره می‌شود:

اصل حفظ حاکمیت در معنای موسع آن: از آنجا که اصل حفاظت از دارالاسلام و نظام اسلامی بر مبنای احکام ثانویه فقهی از «اوجب واجبات» و مقدم بر سایر امور است، قاعدتاً مهمترین و اساسی‌ترین اصل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز باید حفظ موجودیت و حاکمیت کشور و نظام اسلامی باشد. این معنا در نظریه‌های روابط بین‌الملل در قالب حفظ «نظام دولت» بر اساس «دولت - ملت و استقلال‌یابی» مطرح شده و حفظ آن به معنای حفظ منافع ملی و بقای ملی است و در صدر اهداف سیاست خارجی قرار دارد با این تفاوت که در نظریه اسلامی آنچه اصالت دارد، جغرافیای مرزهای عقیدتی و ایدئولوژیک است و حفظ بقا، صرفاً بقای دولت سرزمینی نیست.

اصل عزت، نفی سییل و استقلال: اصل اساسی دیگر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ناظر به عزت و اقتدار اسلام و حکومت اسلامی است که در قالب نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری در اصول قانون اساسی نیز به آنها تصریح شده است. تعبیر قرآنی این اصل، همان آیه معروف «نفی سییل» می‌باشد که راهبرد «نه شرقی، نه غربی» در حقیقت نشأت گرفته از آن است. این اصل در واقع، باقیمانده قاعده عزت اسلامی به



حساب می‌آید و ناظر به جامعیت و کمال دین است.

اصل صدور انقلاب و آموزه های اسلامی و ایده امت واحده: اصل صدور انقلاب در حقیقت به اصل وحدت جهان اسلام، شکل‌گیری امت و اهمیت پیشبرد ارزش‌های مشترک دینی بر می‌گردد. این نگاه فرااستفالیایی، سرانجام در «عصر ظهور» تجلی عینی و همه‌جانبه یافته و با فرو ریختن همه واحدهای سیاسی دولت - ملت، «امت اسلامی»، واحد تحلیل محسوب خواهد شد و جهان بشری تحت حاکمیت اسلام قرار خواهد گرفت.

اصل مصلحت: رعایت مصلحت دولت اسلامی، اصل مهمی است که ناظر به مجموعه مصالح و اصول حاکمه بر اساس اولویت‌های نظام سیاسی می‌باشد. این اصل به لحاظ مرتبه فقهی جزو احکام ثانویه است که بر سایر احکام تقدّم دارد و امکان بقا و حیات جامعه اسلامی را در بحرانی‌ترین شرایط تضمین می‌کند. این اصل در واقع، ملاحظات مربوط به تعامل هویت‌ها را در نظر می‌گیرد و ذیل همین اصل می‌توان از تجویزات سازه‌نگاران در سیاست خارجی ایران بهره برد.

اصل عزت اسلامی: اصل عزت اسلامی در روابط خارجی، ناظر به جامعیت، کمال و مقبولیت دین اسلام است، که خداوند این دین اسمانی را کامل‌ترین و برترین دین دانسته و به صراحت بر این مطلب تأکید دارد؛ از همین روست که برخی آیات قرآن کریم اتکای مسلمانان به کافران و دولت‌های غیراسلامی را برای دست‌یابی به عزت و شوکت دنیوی مذموم می‌شمارد:

منافقان را به عذابی سخت بشارت ده، کسانی که کافران را دوست گرفتند و مومنان را رها ساختند، آیا در همنشینی آنان عزت می‌جویند [نادرست اندیشیده اند]، عزت همه از خداست.⁵¹

اصل دعوت یا جهاد: مناظرات دامنه دار درباره اصل دعوت و جهاد سبب شد از هر دو اصل تحت یک عنوان یاد کنیم، زیرا آن گونه که برخی از پژوهشگران مسلمان گفته‌اند اگر تنها به ذکر عنوان دعوت اکتفا گردد، دیدگاه‌های موجود درباره اصل جهاد و جنگ یا صلح در روابط خارجی اسلام نادیده انگاشته می‌شود و اگر اصل را بر جهاد و جنگ مشروع بگذاریم طرح عنوان اصل دعوت ناتمام خواهد ماند. بدون تردید یکی از مهم‌ترین و احتمالاً هدف اصلی فرستادن انبیا دعوت است؛ از طرف دیگر، جهاد و جنگ با مشرکان و طغیان‌گران بی‌تردید یکی از وظایف اساسی مسلمانان و رهبران دینی محسوب می‌گردد. با توجه به این مطلب، اگر جهاد برای کشور گشایی باشد، بر این دیدگاه مبنی بر

جنگ محوری اسلام صحنه گذاشته می شود، اما اگر فلسفه تشریح جهاد برای دعوت به تعالیم وحیانی و ارزش های اسلامی باشد نه سلطه جویی و کشور گشایی، ادعای فوق الذکر، ابتر خواهد بود. اصل در روابط خارجی اسلامی بر صلح استوار است و جنگ حالت استثنایی است که بنابر ضرورت تجویز می گردد، فلذا جهاد اسلامی یکی از مراحل دعوت به شمار می رود و برای ترویج ارزش های دینی صورت می گیرد.

نتیجه گیری

بررسی جایگاه اخلاق در روابط بین الملل را تا حدودی با بررسی مسئولیت افراد و کارکردهای سازمان ملل متحد و مؤسسات تخصصی آن می توان انجام داد، ولی این مسئله عمدتاً به انتظارات ما از دولت های ملی بر می گردد (به ویژه در مورد سازمان ملل متحد که تقریباً به طور کامل به تصمیمات دولت ها در زمینه سیاست خارجی متکی است). تشخیص این مسئله که یک جامعه چقدر در مقابل دیگران و چقدر در مقابل اصول نظم بین المللی تعهد دارد، در هر دو سطح عملی و نظری به یک اندازه دشوار است، ولی این امر بدون توجه به سیاست خارجی و ابزارهای آن ناممکن می گردد.⁵² در سال های اخیر و با حمله آمریکا تحت عنوان ناتو یا به طور مستقل به افغانستان و عراق و لیبی تحت لوای تأیید شورای امنیت سازمان ملل متحد، مسئله حاکمیت حکومت ها بر سرزمین خود به شدت زیر سؤال رفته است. پس از حمله عراق به کویت در 1990 و عکس العمل آمریکا در 1991، سرزمین عراق تحت تحریم های متعدد قرار گرفت؛ از جمله آن ها اجرای طرح نفت در برابر غذا و ایجاد منطقه پرواز ممنوع بود که مناطقی از فضای عراق را برای پرواز هواپیماهای نظامی عراق ممنوع می ساخت. مایک اوبرایان، وزیر امور خارجه اسبق انگلستان، منطق چنین اقداماتی را این گونه بیان می کند که: «اگر شما بدانید که هر شب، همسایه شما همسرش را کتک می زند، حتماً دخالت می کنید ... شما باید دخالت کنید».⁵³ تصمیم گیران سیاسی در برخی از مواقع اگر بخواهند وظایف خود را انجام دهند، باید کارهایی را انجام دهند و یا اموری را تحمل نمایند که در زندگی خصوصی، آن ها را انجام نمی دهند و یا انجام چنین کارهایی را غیر قابل توجیه می دانند از این روست که کنت کامیلو بنسو دو کاوور، سیاست مدار ایتالیائی گفته بود: «اگر کارهایی را که ما برای ایتالیا انجام می دهیم برای خودمان انجام می دادیم، بزرگ ترین حقه بازهای دنیا ما بودیم.» منطق این کار که به «دستان آلوده» معروف گردیده، این است که مسئولان سیاسی،



نمایندگان مردمان یک جامعه هستند و هر ملتی دارای نیازها و احتیاجاتی است که به ناچار تصمیم‌گیران سیاسی آن کشور باید ملاحظات احتمالی اخلاقی فردی خود را در مورد احتیاجات مزبور و یا روش‌های رفع آن نیازها به کناری نهند؛⁵⁴ به خصوص در سیاست خارجی، مسئولان این بخش، خود نمی‌توانند هدف تعیین نمایند، بلکه اهداف کشور را در زمینه‌های امنیت ملی، مزیت‌های اقتصادی، نفوذ ایدئولوژیک و ... که توسط رهبران کشور تعیین گردیده است را پی‌گیری می‌نمایند. حال با توجه به این مسائل باید به این پرسش پاسخ داد که آیا منافع شخصی لزوماً با اخلاق بر روی هم منطبق و یا حداقل در یک جهت است؟⁵⁵ در مورد کشورها چطور؟ آیا می‌توان از یک کشور ایشار را سراغ یا حتی انتظار داشت؟ آیا می‌توان از جمهوری اسلامی ایران انتظار داشت که به سلاح هسته‌ای دست پیدا نکند، زیرا این سلاح و کاربرد آن اخلاقی نیست؟ این همان بحث معروف چارچوب اخلاقی و اقدام سیاسی مؤثر است. آیا این دو می‌توانند با یکدیگر کنار آیند؟ بر حسب چارچوب‌های ارزشی حاکم بر هر اجتماعی باید گفت در یک محیط ایده‌آل، هر گونه اقدام سیاسی مؤثر دارای پشتوانه اخلاقی جامعه است، اما در محیط‌های غیر ایده‌آل عموماً این اقدام سیاسی است که جایگزین چارچوب‌های اخلاقی می‌گردد.⁵⁶

انقلاب اسلامی ایران دارای تأثیرات عمده بر نگرش حاکم حول محور کاربرد اخلاق در سیاست جهانی است. این انقلاب بر خلاف انقلاب‌های اجتماعی دیگر، مروج رئالیسم نبوده، بلکه بر عکس، دارای آمال و آرزوهایی است که با توجه به هویت اسلامی آن عمیقاً اخلاقی است؛ اگر چه عملکرد انقلاب تاکنون نتوانسته است در این بخش کاملاً موفق باشد. برای جمهوری اسلامی ایران، مهم‌ترین بخش آن است که در پیوند اخلاق و سیاست می‌تواند از دو رویکرد کاملاً مجزا سخن گوید؛ رویکرد تاریخیⁱ که مبتنی بر پشتوانه غنی تمدن کهن ایرانی است و رویکرد انقلابیⁱⁱ متکی بر آموزه‌های اسلامی که در 1557(1979) قواعد حاکم بر سیاست را به هم ریخت و نظام گذشته را که در آن میزان برخورداری از قدرت یا عمق وابستگی به قدرت‌مندان، شناسه هر کشوری به شمار می‌رفت، به چالش کشیده و با صداقت و شجاعت در عین پافشاری بر حقوق مسلم خود، هیچ گاه ارزش‌ها و اخلاق اسلامی- انسانی را فدای منافع‌اش نکرد. با توجه به این دوگانگی تأثیرگذار در سیاست خارجی جمهوری اسلامی باید گفت این گونه از

i. Historical Approach.
ii. Revolutionary Approach.

سیاست‌گذاری خارجی به نوعی حاصل تاریخ معاصر ایران و به نوعی دیگر، برسازنده آن است. ادراک و تلقی خاصی که جامعه ایرانی در سال 1557 و بعد از آن نسبت به تاریخ معاصر داشته، منبع عمده‌ای است که در چارچوب آن، جهان حال حاضر برای انقلابیون دسته‌بندی و معنادار شده و در نهایت به کنش با آن پرداخته می‌شود. مردم ایران و کارگزاران آن، تاریخ معاصر ایران و سرنوشت آن در نظام روابط دولت‌ها را در قالب رفتار تهاجمی قدرت‌های بزرگ، استعمار، نقض تمامیت ارضی، کودتا، دست‌نشانده‌گی و سایر واژه‌های دارای بار منفی ادراک می‌کنند. ایرانیان، رفتار 150 ساله غرب در مواجهه با ایران را به مثابه لکه ننگی بر تاریخ شکوه‌مند خود به عنوان یک ملت متمدن می‌دانند که به واسطه سیاست‌های آن‌ها به جایگاهی حاشیه‌ای در سیاست جهانی غلتیده است. تلقی ایرانیان معاصر در مورد تجربه مواجهه با غرب به هیچ وجه مثبت نیست و در این چارچوب، نگاه آن‌ها به ساختار فعلی نظام اساساً مثبت نمی‌باشد؛ از این روست که به نوعی می‌توان رفتار ایرانیان با غرب را در زمان ناتوانی، در چارچوب الگوی بی‌طرفی و بر حذر ماندن از شرّ زمانه یافت.⁵⁷ در این فضای فکری و تلقی ایرانیان از تجربه مواجهه با غرب، سیاست خارجی ایران در دوران معاصر، رفتارهای گوناگونی را در پیش گرفته است؛ تا زمان مشروطه نمی‌توان از الگوی رفتاری مشخصی در ساخت‌بندی سیاست خارجی ایران سخن گفت، ولی پس از مشروطه و تا وقوع انقلاب اسلامی، دو الگوی کلی بی‌طرفی و انطباق رضایت‌آمیز از سوی دولت‌های ایران مورد توجه قرار گرفته است؛ در قالب الگوی اول که به نحو مشخص از زمان مشروطه تا کودتای 88 مرداد کاربرد داشت، دولت‌های ایران سعی می‌کردند تا با دور نگه داشتن ایران از منازعات قدرت‌های بزرگ، از رقابت آن‌ها جهت حفظ تمامیت ارضی ایران استفاده کنند؛ گرایش رضاخان به آلمان در این میان، یک بدعت محسوب می‌شود که نتیجه آن، حامیان سیاست قدیم را بر مطلوبیت الگوی خود مصرتر کرد. با وقوع کودتای 88 مرداد، سیاست خارجی ایران در ابعاد گوناگون در مسیری افتاد که ذیل سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ قابل شناخت بود. باید به این نکته توجه داشت که این الگوی رفتاری، تنها ناشی از تحمیل قدرت‌های بزرگ نبود، بلکه همچنین از دیدگاهی در نزد نخبگان پهلوی بر می‌آمد که مطابق آن، منفعت یک کشور حاشیه‌ای ضعیف در ساختار قدرت محور نظام بین‌الملل، جز در صورت قرار گرفتن ذیل سیاست قدرت برتر ممکن نمی‌شد.⁵⁸ الگوی رفتاری سیاست خارجی نظام انقلابی در نفی و طرد این الگوی بی‌طرفی و انطباق رضایت‌آمیز دولت‌های قبلی، به سوی

اعتراض به رفتار قدرت‌های بزرگ، قواعد حاکم بر نظام بین‌المللی و ساختار قدرت محور آن نظام جهت داشت؛ از این‌رو، سیاست نفی، از بُعدی متوجه نفی تجربه سیاست خارجی دولت‌های گذشته ایران و از بُعدی دیگر، متوجه نفی ساختار مسلطی بود که مصیبت‌های رفته بر ایران در طی تاریخ معاصر، از چشم آن دیده می‌شد و کلیت این نفی، مبتنی بر تجربه معاصر ایرانیان در برخورد با غرب و به نحو متقابل، حاصل روایت قرائت‌های انقلابی از این تاریخ است که اثر مهمی بر گرایش‌ها و هویت نظام انقلابی در دوران پس از انقلاب داشت.

هویت ایرانی همانند رفتار سیاست خارجی آن از تنوع، پیچیدگی، انعطاف‌پذیری و تغییرپذیری برخوردار است، بنابراین، طبیعی به نظر می‌رسد که دچار تغییرات مرحله‌ای شود. در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در طی حیات خود به یک شیوه عمل نشده است و همه تحلیل‌گران سیاست خارجی جمهوری اسلامی، نوعی دوره‌بندی را در باب رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به فراخور نوع و زاویه نگاهشان، ارائه داده‌اند. جمهوری اسلامی به منزله یک نظام نوپا و دارای یک ذهنیت و تلقی خاص، وارد عرصه جهانی شد و دست به اقداماتی زد که در اغلب موارد، نظم مستقر را به چالش می‌کشید. در اینجا شاهدیم که در دیالکتیک امر داخلی و عرصه بین‌المللی، گفتمان سیاست خارجی ایران با حرکت از ابعاد آرمان‌گرایانه‌تر به سوی ابعاد مصلحت‌گرایانه‌تر منابع هویتی، تلاش در جهت انطباق با الگوهای رفتاری مستقر دارد.⁵⁹ از سوی دیگر، تکیه بر این عناصر مصلحت‌گرایانه‌تر، در دوره‌های بعدی، با تغییر در اولویت‌سنجی‌های نخبگان نظام بیشتر می‌شود؛ به گونه‌ای که آنچه در ابتدای انقلاب در باب پی‌اف‌کندن نظم آرمانی و مطلوب عنوان می‌شد، با اشاره به محدودیت‌ها و ضرورت‌های فوری‌تر چون توسعه، به آینده واگذار می‌شود. اوج این روند، هنگامی است که در سایه ورود نیروهای اجتماعی و سیاسی جدید، سیاست خارجی ایران، از استناد معنای منفی به نظم مستقر ابا دارد و با بازآفرینی عناصر هویتی نوین، اولویت را در انطباق با آن تعریف می‌کند و این الگوی رفتاری، به نحو طبیعی، مقاومت‌هایی را بر می‌انگیزد؛ مقاومت‌هایی که خواهان نوعی بازگشت رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی به الگوی آرمان‌گرایانه‌ای هستند که فکر می‌شود الگوهای انطباق‌گرا، آن را به حاشیه رانده‌اند. فارغ از این دوره‌بندی‌ها که در اینجا مورد بحث ما نیست، نکته اصلی از منظر سازه‌نگاری، نشان دادن این دگردیسی‌های رخ داده در ذهنیت‌ها و هویت و بنابراین، قضاوت‌ها و اولویت‌سنجی‌هاست



و در این فرایند است که در اثر تعامل ساختار و کارگزار، هم ساختار دچار تحول می‌شود و هم کارگزار به محدودیت‌های خود آگاه می‌شود، منابع هویتی جدید می‌پذیرد و در نهایت، احتمالاً ذهنیت و تلقی‌های خود را دگرگون می‌کند و بر اساس این تحولات، رفتار آن نیز دگرگون می‌شود. سخن سازه‌انگاری در این میان، بازگرداندن نگاه‌ها به سوی هویت نظام می‌باشد که در سایه غلبه الگوهای ماتریالیستی و ساختاری، توجیه ناشده باقی مانده است و منبع بسیاری از ناتوانی‌ها جهت درک رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوره‌های گوناگون و تحولات آن بوده است. دگرگونی‌های نظری و رفتاری در رفتار سیاست خارجی ایران، بیان‌گر آن است که قالب‌های هویتی متفاوت و متنوعی در ساختار اجتماعی ایران وجود داشته و انعکاس آن در حوزه سیاست خارجی تأثیر زیادی گذارده است. در مجموع به نظر می‌رسد، جمهوری اسلامی ایران با توجه به منابع معرفتی خود، تلاش می‌کند از یک سو اهداف، اصول و سیاست خارجی خود را براساس اصول اخلاقی بنا نهاد و به اجرا گذارد و از سوی دیگر، به حاکمیت نگرش اخلاقی در عرصه سیاست بین‌الملل نیز امیدوار است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1. Value Free.
2. نیکلاس رشر، «ابعاد اخلاقی پژوهش علمی»، نامه مفید، زمستان 1380، سال 7، شماره 88، صص. 65-86.
3. Jonathan fox, Religion politics and International Relations, Cambridge Review of International Affairs, Volume 20, Number 3, September (2007).
4. کریستفر هیل، ماهیت متحول سیاست خارجی، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، 1387) صص 329 - 330.
5. James Brassett, and Dan Bulley, Ethics in World Politics. Cosmopolitanism and Beyond, International polytonal politics, (2007) p. 14.
6. Jordi serra, Reflections Ethical Obligations and Future studies, Futures, 38, 2006. p. 367 - 369.
7. Stanley Hoffmann, The Political Ethics of International Relations, seventh Morgenthau Memorial Lecture on Ethics and foreign policy, New York: Carnegie Council on Ethics and International Affairs, (1988), p. 7.
8. James Rosenau, the Scientific Study of Foreign Policy, New York: Free press, 1971, p. 95 - 150.
9. Pierre Hassner, Western European Dilemmas: Man, State, and History, in Ethics in International Affairs, New York: Carnegie Council on Ethlics and International Affairs, Volume, 1, 1987, p. 24.
10. عباس ملکی پیشین.
11. Stanley Hoffman, 5. p. cit, 1988, p. 7.
12. جان بیلپس و استیواسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، 1383) صص 414.
13. Stephen Garrett, A, Political Leadership and the problem of Dirty Hands, Ethics and International Affairs, Volume 8, 1994 , p. 767.



14. عباس ملکی، پیشین.
15. James Brasset and pas Bulley, 2006, p. 7 – 78.
16. حمیرا مشیرزاده، «سازهانگاری به عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، پیاپی 65؛ پاییز، 1383، ص 342.
17. همان، ص 149.
22. Thucydides, *History of the Peloponnesian War*, trans. R. Warner, London: Penguin, 1954, p. 360-365.
19. Stanley Hoffmann, op. cit, 1988, p. 6 – 8.
20. Niccolo Machiavelli, *the Prince and the Discourses*, Chapter XV: *The Modern Literary*, 1940, p. 56.
21. جان بیلینس و استیو اسمیت، پیشین، ص 322 – 323.
22. کریستوفر هیل، پیشین، ص 225.
23. Hans J. Morgenthau, *Politics Among Nations*, New York: Alfred A. Knopf, 1948, p. 249.
24. محمد حاجی یوسفی، «چهارمین میزگرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در نظریه و عمل»، دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، ش 178، 1322.
25. Stanley Hoffmann, *The superpower Ethics: The Rules of Game*, in *Ethics in International Affairs*, New York: Carnegie Council on Ethics and International Affairs, Volume 1, 1987. p. 36.
26. Stephen Garrett, op. cit, 1994, p. 160.
27. حمیرا مشیرزاده، پیشین، ص 140 – 137.
28. همان، ص 150 – 149.
29. همان، ص 344.
30. حمیرا مشیرزاده، پیشین، ص 201 – 169.
31. همان، ص 887.
32. جان بیلینس و استیو اسمیت، پیشین، ص 526 – 518.
33. همان، ص 524 – 523.
34. همان، ص 604.
35. همان، ص 518 – 313.

36. همان، ص 418
37. همان، ص 485 - 486
38. کریستفر هیل، پیشین، ص 585
39. همان، ص 42
40. Y. Y. I. Vertzberger. The World in Their Mind. Lnfomation Processing, Cognition , and Perception in Foreign policy, Stanford: Stanford University press 1990.
41. Graham T Allison, Conceptual Models and the Cuban Missile Crises, The American Political science Review, Vo. LXLLL. No, 3, 1969, p. 689 – 178.
42. Mintz & N. Geve (eds), Decision making on war nad peace: The Cognitive – Rational Debater. London: Lynne: Lynne Rienner, 1997, p. 87.
43. James N, Rosenau, Pre – Theories and Thepries of foreign policy, in Barry Farrell (Eds) Approaches to Comparative and International politics, Evanston, IL: Northwestern University Press, 1966, p. 27 – 92.
44. عباس ملکی، پیشین.
45. L. R. & T. R. Mitchell Beach, A Contingency Model for the Selection of Decision Strategles. Academy of Management Review, 3, 1978. p. 447.
46. عباس ملکی، پیشین.
47. Stanley Hoffamnn , op. cit. 1988, p. 18.
48. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل 152
49. همان، اصل 2
50. همان، اصل 2 بند ج
51. بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا*الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَتَّغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا - سورة نسا (4) آيات 138-139.
52. کریستفر هیل، پیشین، ص 69 - 68.
53. Jamees Brassset, op. cit, p. 11.
54. Stephen Garrett, p.



55. Stanely Hoffmaun , 1988, p. 18.

56. Michael Wesley. Toward a Realist Ethics of Intervention, in Ethics & International Affairs. July 2005, p. 57.

57. احمد نقیب‌زاده، جامعه‌شناسی بیطرفی و روانشناسی انزوآگرایی در تاریخ دیپلماسی

ایران (تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه، 1383)، ص 102 - 98.

58. انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی: اقتصاد، دفاع و

امنیت، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، 1387)،

ص 71 - 67.

59. محمدجواد لاریجانی، مقولاتی در استراتژی ملی (تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب،

1369)، ص 50 - 43.

